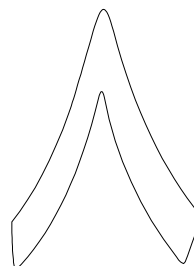


تحولات اخیر خاورمیانه و شمال افریقا: ریشه‌ها و پیامدهای متفاوت



سید امیر نیاکوئی*

* سید امیر نیاکوئی استادیار علوم سیاسی دانشگاه گیلان می‌باشد.

niakoee@gmail.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۹/۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۲۷

فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰، صص ۲۷۶-۲۳۹.



چکیده

اعتراضات اخیری که جهان عرب را فراگرفته، با نتایج سیاسی مختلفی مواجه شده، به طوری که حاکمان مصر و تونس به سرعت و حکومت لیبی پس از ماه‌ها مقاومت سقوط کردند. حال آنکه در بحرین و یمن، جنبش‌های اعتراضی تاکنون موفق به سرنگونی حاکمان نشده و حکومت‌ها پایداری قابل توجهی نشان داده‌اند. در این مقاله تلاش خواهیم کرد که چرایی نتایج سیاسی مختلف اعتراضات در جهان عرب را بررسی کنیم. دامنه پژوهش حاضر پنج کشور مصر، تونس، لیبی، یمن و بحرین را دربر می‌گیرد که بیش از کشورهای دیگر دستخوش بحران سیاسی بوده‌اند. در این مقاله از نظریه گلدستون در رابطه با چرایی پیروزی برخی انقلاب‌ها و عدم موفقیت برخی دیگر، استفاده شده است. بر این اساس، فرضیه مقاله عبارت است از: نتایج سیاسی متفاوت اعتراضات مرهون ترکیبی از عوامل شامل میزان مشروعیت سیاسی حکومت‌ها، میزان بسیج اجتماعی معترضان و درنهایت واکنش ارتش و قدرت‌های بین‌المللی بوده است، بنابراین وضعیت متفاوت مؤلفه‌های فوق در کشورهای دستخوش بحران، باعث نتایج سیاسی متفاوت شده است.

واژه‌های کلیدی: اعتراضات، مشروعیت، بحران سیاسی، بسیج اجتماعی و ارتش

مقدمه

در هفدهم دسامبر ۲۰۱۰ در شهر سیدی بوزید تونس، نیروی پلیس، گاری دستی غیرمجاز یک جوان سبزی فروش را مصادره کرد. محمد بوعزیزی که از این واقعه احساس تحقیر و ناتوانی می کرد، به یک ساختمان دولتی محلی رفت و خود را به آتش کشید. این واقعه پیش درآمد اعتراضات سیاسی گسترده‌ای شد که در نهایت به سقوط بن علی در تونس انجامید. این تحول تأثیر سرایتی عمیقی بر سایر جوامع عرب برجای گذارد، به گونه‌ای که چندی بعد، مبارک نیز در مصر سقوط کرد و دامنه اعتراضات کشورهای مختلفی چون بحرین، یمن و لیبی را فراگرفت. در کشورهای دیگری چون مراکش، اردن و عربستان نیز اعتراضاتی شکل گرفت. اعتراضات اخیر جهان عرب موجی از نظریه پردازی را در رابطه با ماهیت، ریشه‌ها و پیامدهای انقلابات اخیر به دنبال داشته است. در واقع محققان مختلف به فراخور علایق و حوزه تخصصی خود به بررسی و نظریه پردازی در خصوص جنبه‌های مختلف این تحولات پرداخته‌اند. در خصوص چستی تحولات اخیر، برخی آن را انقلاب‌های پست مدرن - پراکنده، بدون رهبری و بدون یک ایدئولوژی قطعی - و برخی موج دیگری از انقلاب‌های لیبرال دمکراتیک نامیده‌اند؛ برخی نیز مانند اکثر جمهوری خواهان آمریکایی و جمهوری اسلامی ایران معتقدند که این تحولات، انقلاب‌های اسلامی بوده و از انقلاب ایران متأثر است. البته عده‌ای نیز تحولات منطقه را در قالب انقلاب‌های پسااسلام‌گرایانه تعریف و تأکید نموده‌اند که غالب معترضان، مسلمانان معتقدی هستند که به پلورالیسم، حقوق بشر و دموکراسی باور دارند و نه اسلام به صورت یک ایدئولوژی سیاسی. در خصوص ریشه‌های اجتماعی این تحولات نیز برخی بر عوامل سیاسی چون فقدان دمکراسی و آزادی در رژیم‌های پیشین تمرکز بیشتری کرده و برخی بر عوامل اقتصادی





چون فقر، بیکاری و تبعیض؛ برخی نیز تلاش کرده‌اند تا با ارائه چارچوب‌های تلفیقی که هم عوامل سیاسی و هم عوامل اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گیرد به تبیین تحولات پردازند. بررسی اجمالی نظریات مطرح شده حاکی از آن است که در عمده مطالعات، تلاش شده تا انفجار مردمی عظیم در کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی در قالب یک بسته مفهومی منظم، مرتب شوند و کمتر مقایسه‌های تطبیقی میان کشورهای دستخوش بحران صورت گرفته از جمله در خصوص چرایی نتایج سیاسی متفاوت اعتراضات نیز پژوهش تطبیقی دقیقی صورت نگرفته است؛ در واقع اینکه چرا حکومت‌های مصر و تونس به سرعت و حکومت لیبی پس از ماه‌ها مقاومت فروپاشیدند، در حالی که در بحرین، سوریه و یمن، جنبش‌های اعتراضی تاکنون موفق به سرنگونی حاکمان نشده و حکومت‌ها بعضاً پایداری قابل ملاحظه‌ای نشان داده‌اند، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به خلأ فوق، در این مقاله تلاش خواهیم کرد که به پرسش زیر پاسخ دهیم: چرا جنبش‌های اعتراضی اخیر در جهان عرب به نتایج سیاسی متفاوتی منجر شده است؟ دامنه پژوهش حاضر پنج کشور مصر، تونس، لیبی، یمن و بحرین را دربر می‌گیرد که بیش از کشورهای دیگر جهان عرب دستخوش ناآرامی و بحران سیاسی بوده‌اند. روش پژوهش نیز با توجه به ماهیت تحقیق، تحلیلی توصیفی است. برای پاسخ به پرسش تحقیق از نظریه گلدستون در رابطه با چرایی پیروزی انقلاب‌ها استفاده شده تا چارچوب مفهومی مشخصی برای گردآوری و تحلیل داده‌ها فراهم آید. با توجه به موارد فوق، فرضیه پژوهش چنین است: نتایج سیاسی متفاوت اعتراضات مرهون ترکیبی از عوامل شامل میزان مشروعیت سیاسی حکومت‌ها، میزان بسیج اجتماعی معترضان و واکنش ارتش و قدرت‌های بین‌المللی است، بنابراین وضعیت متفاوت مؤلفه‌های فوق در کشورهای دستخوش بحران، باعث نتایج سیاسی متفاوت شده است.

در این راستا، در ابتدا چارچوب نظری مقاله ارائه می‌شود و سپس مؤلفه‌های مطرح در چارچوب نظری در رابطه با کشورهای مصر، تونس، لیبی، یمن و بحرین مورد آزمون قرار می‌گیرد. در نهایت یافته‌های تحقیق که می‌تواند چشم‌اندازی از آینده سیاسی کشورهای دستخوش بحران را به تصویر بکشد، بیان می‌شوند.

۱. چارچوب نظری: چرایی انقلاب‌ها و عوامل پیروزی آنها

یکی از مباحث پراهمیت در حوزه علوم سیاسی، چرایی شکل‌گیری و موفقیت انقلاب‌ها است. در این رابطه در طول زمان، نظریه‌ها و رهیافت‌های متعدد و رقیبی مطرح شده‌اند. به طور کلی، مطالعه علمی و تطبیقی انقلاب‌ها پس از انقلاب کبیر روسیه آغاز شد و از آن زمان، نظریه‌های انقلاب چهار نسل متفاوت را تجربه کرده‌اند. در نسل اول، نویسندگان بر آن بودند که الگوهای مشترک وقایع را در انقلاب‌های بزرگ شناسایی کنند. متفکران نسل دوم تلاش کردند تا از نظریات عمومی برای تبیین انقلاب‌ها، کودتاها و خشونت‌های سیاسی استفاده کنند. در نسل سوم، پژوهشگران توجه خود را از نظریه‌های عمومی خشونت سیاسی به مطالعات تاریخی و تطبیقی در مورد ساختار انواع دولت‌ها و روابط کشاورزی معطوف و استدلال کردند که دولت‌ها ساختارهای متفاوتی دارند. متفکران نسل چهارم نیز بر عواملی چون کارگزاری و ایدئولوژی و سیر انقلاب‌ها پرداخته و بر ریشه‌ها، فرایندها و نتایج انقلاب‌ها تمرکز کرده‌اند (گلدستون، ۱۳۸۵: ۲۹-۱۵). در این میان یکی از مباحث پراهمیتی که بسیاری از متفکران نسل سوم و چهارم به آن پرداخته‌اند، این پرسش است که چرا برخی انقلاب‌ها با موفقیت همراه می‌شوند و برخی با ناکامی. جان فوران در مطالعه مفصلی که در این رابطه انجام داده است، موفقیت یا عدم موفقیت انقلاب‌های مختلف را با توجه به ترکیب عوامل زیر تبیین کرده است: ۱. توسعه وابسته؛ ۲. حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص؛ ۳. شکل‌گیری و تبلور فرهنگ‌های سیاسی مقاومت و بحران انقلابی همراه با آن؛ ۴. رکود اقتصادی و ۵. ارتباط باز با نظام جهانی (یعنی امکان نفوذ خارجی). توسعه وابسته و حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص باعث نارضایتی‌های گوناگون در بخش‌های مختلف جامعه و اتحاد گسترده طبقات علیه دولت می‌شود. فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت نیز باعث تحقق جنبه آرمانی دخالت کارگزاری‌های انسانی می‌شود. در نهایت، رکود اقتصادی نیز موجب تندتر شدن نارضایتی‌ها و ارتباط باز با نظام جهانی باعث نفوذ قدرت‌های خارجی می‌شود (فوران، ۱۳۸۴: ۳۰۲-۳۰۰). گلدستون نیز در نگاهی کلان‌تر در رابطه با چرایی پیروزی برخی انقلاب‌ها و ناکامی برخی دیگر می‌گوید: برای اینکه یک انقلاب با

موفقیت همراه شود، مجموعه‌ای از عوامل باید در کنار هم قرار گیرند. نخست، حکومت باید تا حد غیرقابل جبرانی ناعادلانه و نالایق تصور شود، طوری که مردم آن را عمیقاً تهدیدی برای آینده کشور تلقی کنند. دوم، نخبگان (به ویژه در عرصه نظامی) باید از حکومت بیگانه شده و حاضر به دفاع از آن نباشند. سوم، گروه‌های فراگیری از مردم، شامل گروه‌های قومی و مذهبی و طبقات اقتصادی اجتماعی مختلف در مقابل حکومت بسیج شوند و چهارم، قدرت‌های بین‌المللی باید از حکومت دستخوش بحران دفاع نکنند و یا آن دولت را از به کارگیری حداکثر قدرتش برای دفاع از خود بازدارند. از نظر گلدستون، انقلاب‌ها به ندرت اتفاق می‌افتند، زیرا به ندرت این عوامل در کنار هم قرار می‌گیرند. در واقع، تاریخ پر از جنبش‌های دانشجویی، اعتصابات کارگری و شورش‌های دهقانی است، حال آنکه ائتلاف‌های وسیع طبقات و گروه‌های اجتماعی دشوار است، زیرا مستلزم برقراری پلی بین علایق متنوع گروه‌های روستایی و شهری، طبقات متوسط، دانشجویان، صاحبان مشاغل و گروه‌های متنوع مذهبی و قومی است. علاوه بر این، جدایی نخبگان، به ویژه نظامیان که از دولت بهره می‌برند نیز به ندرت اتفاق می‌افتد و تنها هنگامی رخ می‌دهد که شرایط آنها یا ایدئولوژی حاکمان به طور چشمگیری تغییر کند. در نهایت، بسیاری از مواقع نیز بازیگران خارجی برای حفظ ثبات در عرصه بین‌الملل به نفع حاکمان گرفتار، مداخله می‌کنند (Goldstone, 2011). نگاهی دقیق به نظرات گلدستون و فوران عوامل مشابهی را در خصوص چرایی پیروزی برخی جنبش‌ها و ناکامی برخی دیگر نمایان می‌کند، از جمله هر دو نظریه بر نارضایتی‌های گسترده و ائتلاف طبقات و نیروهای اجتماعی مختلف و همچنین واکنش بازیگران خارجی توجه داشته‌اند، با این حال به نظر می‌رسد که به دلیل تنوع موارد مطالعاتی، نظریه کلان‌نگرتر گلدستون قابلیت اطلاق بیشتری داشته باشد. بر این اساس، در این مقاله با بهره‌گیری از نظرات گلدستون، به بررسی وضعیت مشروعیت سیاسی حاکمان، میزان بسیج اجتماعی مخالفان و در نهایت، واکنش نخبگان، به‌ویژه نیروهای مسلح و قدرت‌های خارجی در کشورهای تونس، مصر، بحرین، لیبی و یمن خواهیم پرداخت. البته در ابتدا با توجه به نظریات متفکران متأخر انقلاب که بر ویژگی‌های خاص موارد مطالعاتی و بررسی‌های تاریخی

تطبیقی تأکید می‌کنند، به بررسی ساختار دولت‌ها و اوضاع اقتصادی اجتماعی کشورهای فوق می‌پردازیم تا زمینه‌های بروز نارضایتی آشکار شود.

۲. تونس

تونس کشوری است که از هنگام استقلال در سال ۱۹۵۶ تا اعتراضات اخیر، تنها دو رئیس جمهور را دیده بود؛ نخست، بورقبیه که مبارزه برای استقلال را رهبری کرد و دیگری بن علی که در سال ۱۹۸۷ با کودتایی بدون خونریزی قدرت را از بورقبیه گرفت. البته این کودتا تغییری بنیادی در ساختارهای اساسی قدرت و حکومت در تونس پدید نیاورد. به طور کلی، ویژگی‌های اساسی نظام سیاسی تونس در دوران بن علی که عمدتاً تداومی از دوران بورقبیه بوده عبارتند از:

- **دیکتاتوری حزبی:** بلیدس در تحقیق جالبی که پیرامون نظام‌های حزبی جوامع خاورمیانه انجام داده است، رژیم بن علی را در زمره نظام‌های سیاسی تک حزبی با رقابت محدود طبقه‌بندی کرده است (Blaydes, 2011:226). در رژیم بن علی، قدرت شخصی مانند دوران بورقبیه از کانال حزب قدرتمند حاکم اعمال می‌شد؛ حزبی که تقریباً نمی‌شد آن را از ارگان‌های دولت تمایز داد و با نهاد دولت کاملاً در هم آمیخته بود. این حزب از مزایا و امتیازات بالایی بهره‌مند بود، به گونه‌ای که برای در قدرت ماندن نیازی نبود که تنها حزب قانونی کشور باشد. در واقع، در تونس احزاب دیگری نیز به صورت قانونی وجود داشتند، اما قواعد بازی سیاسی در این کشور به گونه‌ای بوده که احزاب دیگر، به تنهایی یا حتی در ائتلاف با هم نمی‌توانستند جایگزین حزب حاکم شوند. همچنین موانع جدی برای مشارکت احزاب واقعی در این کشور به چشم می‌خورد (Alexander, 2010: 36).

- **اقتدارگرایی و شخصی بودن قدرت:** سرکوب ناراضیان سیاسی، فقدان آزادی بیان و مطبوعات، شکنجه مخالفان، کنترل گسترده دولت بر رسانه‌های ارتباطی، مانند اینترنت، تعرض به حقوق فردی و اجتماعی مردم و خشونت پلیس از مهم‌ترین ویژگی‌های سیاست در دوران بن علی بود (Penner Angrist, 2011). همچنین رشد اقتدارگرایی در طول دوران بن علی به گونه‌ای بود که بسیاری دیکتاتوری او را شدیدتر از بورقبیه می‌دانند. اقتدارگرایی بن علی در دهه اول قرن

بیست و یکم از ۳۰ سال گذشته نیز بیشتر شده بود (Alexander, 2010: 3). قدرت شخصی شده ویژگی مهم دیگر حکومت بن علی بود. در دوران بن علی مانند بورقبیه، رئیس جمهوری حکومت می‌کرد که هیچ محدودیت نهادی جدی در پیش روی خود نداشت (Alexander, 2010: 36).

- **فساد گسترده:** فساد گسترده بدون شک بارزترین ویژگی حکومت بن علی محسوب می‌شود. سفیر آمریکا در تونس در سال ۲۰۰۶ گزارش داد که بیش از نصف نخبگان تجاری تونس از طریق فرزندان، برادران و سایر بستگان بن علی با او در ارتباطند و از رانت این ارتباط بهره می‌گیرند؛ روابط فامیلی با خانواده بن علی و فساد گسترده در میان آنها به گونه‌ای بوده که از آن تحت عنوان نهاد فساد در هزار فامیل تونس نام برده شده است. براساس یکی از گزارش‌های سفارت آمریکا، نهاد فساد در تونس به صورت جغرافیایی میان خانواده‌های بن علی و همسرش تقسیم شده بود. بر اساس این سند، خانواده بن علی به منطقه میانه ساحلی تونس دست انداخته بودند، اما خانواده طرابلسی، همسر بن علی، در کناره‌های تونس بزرگ فعالیت می‌کردند (قزوینی، ۱۳۹۰: ۳۷).

- **سکولاریسم:** در نهایت آخرین ویژگی مهم حکومت بن علی که میراثی از دوران بورقبیه محسوب می‌شود را می‌توان سکولاریسم نامید. در دوران بن علی و بورقبیه ممنوعیت‌های فراوانی برای جریانات سیاسی اسلامگرا وجود داشت و عملاً شدیدترین سرکوب‌ها علیه اسلام‌گرایان به کار می‌رفت. گذشته از اینها سکولاریسم در سیاست‌های فرهنگی، آموزشی و تبلیغاتی و همچنین قوانین این کشور کاملاً مشهود بوده است.

از منظر شاخص‌های اقتصادی اجتماعی، باید اذعان کرد که پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در تونس در دوران پس از استقلال انجام گرفت. در این کشور ۹۵ درصد جمعیت به آب آشامیدنی و برق دسترسی دارند. ثبت نام در مدارس ابتدایی تقریباً نزدیک ۱۰۰ درصد است و این حاکی از نظام آموزشی پیشرفته در این کشور است. علاوه بر اینها بانک جهانی در سال ۲۰۰۰ اعلام کرد که تونس بهترین کارآمدی اقتصادی را در منطقه خاورمیانه و آفریقای شمالی از اواخر دهه ۱۹۸۰ استمرار بخشیده است. دولت تونس همچنین در طی سالیان گذشته، به برخی

اقدامات اصلاح‌گرایانه اقتصادی، مانند خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی، تشویق سرمایه‌گذاری‌های خارجی، مشوق‌هایی برای بخش خصوصی و قطع یارانه‌ها و هزینه‌های دولتی که در گذشته بودجه‌های دولت را تشکیل می‌داد، مبادرت ورزید. اگرچه تحولات فوق در نگاهی اجمالی، تصویری کاملاً مطلوب را نمایان می‌کند، اما نگاهی دقیق به اوضاع اقتصادی تونس، چالش‌های عمده‌ای را مشخص می‌کند. در واقع اگرچه اصلاحات فوق در طی دوران بن علی گسترش یافت، اما این اقدامات، نابرابری‌های اقتصادی را تشدید و زندگی را برای فقرا دشوارتر کرد و البته فرصت‌هایی را برای برخی کارآفرینان بومی ایجاد کرد و باعث شد که طبقات بالای جامعه از سیاست‌های آزادسازی تجاری رژیم بهره‌زیادی ببرند (Gause, 2011). به هر حال، اصلاحات اقتصادی در این کشور به‌خاطر نبود نظام کنترل‌ها و تعادل‌ها باعث شد که مزایا عمدتاً در جیب محدودی از اقشار و نخبگان وابسته به حکومت رفته و شهروندان عادی بهره‌ای از آن نبرند (Dadush, Masood & Michele, 2011). در واقع نابرابری اقتصادی و گسترش شکاف‌های طبقاتی یکی از چالش‌های اساسی اقتصادی اجتماعی در این کشور بوده است. گذشته از این، بیکاری نیز از چالش‌های دیگر این کشور بوده است. نرخ بیکاری در تونس در حدود چهارده درصد نوسان داشته است. اگرچه تونس سرمایه‌گذاری‌های زیادی در عرصه آموزش انجام داد، اما نتوانست تعداد کافی جوان را با مهارت‌های لازم برای اشتغال فراهم آورد (Alexander, 2010: 86). گلدستون در پژوهشی که در خصوص انقلاب‌های اخیر انجام داده می‌گوید: ثبت نام در دانشگاه‌های تونس در طی سالیان اخیر سه برابر شد، فراهم آوردن کار برای این جمعیت دشوار بوده است. اصولاً جوانان تحصیل‌کرده و کارگران در تونس در سال‌های گذشته نیز اعتراض‌ها و اعتصاب‌هایی را داشته‌اند تا توجه مسئولان مملکتی را به نرخ بالای بیکاری، دستمزدهای پائین، آزار پلیس و فساد دولت جلب کنند. در بحران اخیر این اعتراضات ترکیب و به سایر جمعیت‌ها گسترش یافت (Goldstone, 2011). به طور کلی می‌توان گفت که ساختار سیاسی اقتدارگرای تونس در کنار ویژگی‌هایی چون شخصی بودن قدرت، سکولاریسم، دیکتاتوری حزبی و فساد گسترده زمینه‌های نارضایتی و شکل‌گیری بحران‌های مترامی چون بحران مشارکت، بحران

مشروعیت و بحران هویت را در نظام سیاسی تونس ایجاد کرد. در این میان، البته پیشرفت‌های اقتصادی اجتماعی تونس نیز متأثر از فقدان سازوکارهای نظارتی و فساد گسترده، باعث گسترش شکاف طبقاتی و بحران توزیع منابع شد. رشد جمعیت و بیکاری عظیم، به‌ویژه در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی نیز بر بحران‌های مذکور دامن می‌زد. در واقع تراکم بحران‌هایی چون بحران مشروعیت، بحران هویت، بحران مشارکت و بحران توزیع منابع، شرایط انفجارگونه‌ای را در جامعه تونس ایجاد کرده و گروه‌ها و طبقات اجتماعی مختلفی از جمله کارگران، دانشجویان و طبقات محروم و متوسط را در مقابل حکومت بن علی قرار داده بود، به صورتی که شرایط کشور تنها مترصد جرقه‌ای کوچک بود. در این میان خودسوزی محمد بوعزیزی به مثابه جرقه‌ای بر مطالبات عمیق و نارضایتی‌های گسترده مردم عمل کرد. در خصوص مدل انقلاب تونس و همچنین نیروهای اجتماعی دخیل در انقلاب توجه به نکات زیر ضروری است:

۱. اعتراضات در تونس از نواحی روستایی و پیرامونی فراموش شده آغاز، و به سمت پایتخت گسترش یافت. در جنبش اعتراضی تونس، هم شهرهای بزرگ و هم شهرهای کوچک حضور داشتند. همچنین جنبش کارگری قدرتمند ولی سرکوب شده تونس نیز نقش برجسته‌ای در اعتراضات ایفا کرد (Anderson, 2011).

۲. با توجه به اینکه تونس آغازگر موج ناآرامی‌ها در جهان عرب بود، می‌توان گفت که اعتراضات این کشور در مقایسه با سایر کشورها خودانگیخته‌تر و کمتر سازماندهی شده بود (Anderson, 2011). همچنین با گسترش اعتراضات عملاً هیچ نیروی اجتماعی قدرتمندی که توان تغییر موازنه اجتماعی را داشته باشد از حکومت بن علی حمایت نکرد.

۳. احزاب سیاسی و رهبران کاریزماتیک در هدایت مسیر اعتراضات نقش چندانی نداشته‌اند و عملاً جنبش‌های اعتراضی بدون رهبری بود؛ در واقع حتی جریان پرآوازه‌ای چون النهضه نیز به دلیل سرکوب گسترده‌ای که در دوران بن علی با آن مواجه بود، نتوانست نقش تأثیرگذاری در روند انقلاب ایفا کند و تنها پس از سقوط بن علی و بازگشت راشد الغنوشی، فعالیت‌های این جریان گسترش یافت (Lynch, 2011).

۴. از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، جوانانی که از مشکلاتی چون بیکاری، فساد و استبداد رنج می‌بردند و از فناوری‌های جدیدی ارتباطی استفاده می‌کردند، نقش مهمی در مدیریت و رهبری این انقلاب ایفا کردند و عملاً آغازگر موج اعتراضی تونس بودند. پیوستن احزاب سیاسی معارض که با تأخیر صورت گرفت نیز عملاً تابعی از جنبش جوانان و تلاشی برای سوار شدن بر موج اعتراضات و مصادره آن بود. همچنین در تونس ورود نیروهای کارگری و سندیکاها نقش تعیین‌کننده‌ای در موازنه قوا به نفع انقلابیون ایفا کرد (شحاته و وحید، ۱۳۹۰: ۱۴۶).

۵. حکومت بن علی عمدتاً متکی بر نیروهای پلیس و امنیتی بود و با گسترش امواج اعتراض، ارتش به عنوان یک نهاد در کنار تظاهرکنندگان قرار گرفت. از نظر جرج گاوس، تجانس اجتماعی بالا در جامعه تونس و همچنین حرفه‌ای بودن ارتش مهم‌ترین عامل تبیین‌کننده رفتار سیاسی ارتش در قبال معترضان است. در تونس ارتش به مثابه ابزار شخصی حکام عمل نکرد (Gause, 2011).

گذشته از عوامل فوق، باید توجه داشت که تونس در مقایسه با مناطقی چون سوریه، مصر و بحرین، اهمیت استراتژیک چندانی برای غرب نداشته و از هسته مرکزی علائق آمریکا و بریتانیا در جهان عرب دور بوده است. بر این اساس، هیچ کشور قدرتمندی در منطقه و جهان به حمایت قاطع و تلاش برای بقای حکومت بن علی اقدام نکرد و با گسترش موج اعتراضات، کشورهای غربی، از جمله ایالات متحده نیز از حمایت بن علی دست کشیدند و پذیرای تحولات این کشور شدند. به طور کلی می‌توان گفت که حکومت بن علی از یک سو به دلیل بحران‌های سیاسی و اجتماعی مختلف، فاقد مشروعیت سیاسی برای تداوم حکمرانی بود؛ همچنین طبقات و نیروهای اجتماعی مختلفی از جمله کارگران، دانشجویان، روستاییان و طبقات پایین و متوسط شهرهای بزرگ که عملاً قاطبه ملت تونس را شکل می‌دهند، در مقابل حکومت قرار گرفته و هیچ نیروی اجتماعی قابل توجهی از بن علی حمایت نکرد. در این میان، کشورهای خارجی نیز منافع در حمایت از حکومت بن علی احساس نکرده و پذیرای تحولات کشور شدند و در نهایت، عدم حمایت نیروهای مسلح از بن علی سقوط زود هنگام حکومت او را رقم زد. در واقع می‌توان گفت که مجموعه عوامل فوق، سقوط سریع حکومت بن علی را تبیین می‌کند.

۳. مصر

میان تحولات مصر و تونس شباهت‌های قابل توجهی وجود دارد؛ اول از همه ماهیت رژیم‌های سیاسی پیش از انقلاب است که در قالب دیکتاتورهای سلطانی قرار می‌گیرند (Goldstone, 2011). به طور کلی مهم‌ترین ویژگی‌های حکومت مبارک که بحران‌های عمیقی را در جامعه مصر ایجاد کرده بود، عبارتند از:

- **فرسودگی حکومت و عدم گردش نخبگان:** یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حکومت مصر که موجب نارضایتی مردم شد، فرسودگی حکومت و عدم گردش نخبگان بود. سه دهه حکومت بلامنازع مبارک بر این کشور، باعث شده بود که اکثر مردم او را مسئول رنج‌ها و مشکلات خود تلقی کنند. بسیاری از نویسندگان، اعم از نویسندگان معروف روزنامه‌های اپوزیسیون یا نویسندگان ناشناس مجلات دانشگاهی کشور، او را علت عقب‌ماندگی و فساد کشور تلقی می‌کردند. مبارک ۸۲ ساله که بسیاری از اوقات خود را در شرم‌الشیخ به دور از آلودگی، جمعیت و احتمالاً مخاطرات قاهره سر می‌کرد، نمادی از فرسودگی و کهنسالی حکومت مصر بود که از نظر بسیاری از مردم، برای حل مشکلات جامعه ناکارآمد و بی‌انرژی به نظر می‌رسید (Osman, 2010: 186-187).

- **شخصی بودن قدرت:** ویژگی مهم دیگر حکومت مبارک که با گذشت زمان چشمگیرتر به نظر می‌رسید، شخصی بودن قدرت بود، به گونه‌ای که تمام قدرت در شخص مبارک متمرکز شده بود و نهادهای سیاسی، از جمله نهاد ریاست جمهوری کارکرد خود را از دست داده بودند. تارک عثمان در این باره می‌گوید: «در دهه اول قرن بیست و یکم دیگر نهاد ریاست جمهوری به مانند دوران سادات و ناصر یک مرکز عصبی پر قدرت حکومتی مملو از مشاوران برجسته و روشنفکرانی که با اکثر مراکز فکری جامعه ارتباط دارند، نبود، بلکه نهاد ریاست جمهوری تنها به یک ساختار اجرایی پیرامون شخص رئیس جمهور تقلیل یافته بود. البته اگر این رقیق‌شدگی با تقویت نهادهای دموکراتیکی مانند پارلمان و همچنین شکل‌گیری یک تعادل جدید بین ریاست جمهوری و دولت همراه می‌شد، می‌توانست خوشایند باشد. اما چیزی که در مصر اتفاق افتاد، دقیقاً برعکس بود، یعنی پارلمان (البته غیر دموکراتیک)، دولت و نهاد ریاست جمهوری همگی به مظاهر گوناگونی از اراده

رئیس جمهور تقلیل یافتند؛ نه اینکه ستون‌های یک نظام سیاسی متعادل باشند» (Osman, 2010: 187- 188).

- دموکراسی ظاهری و سرکوب سیاسی: وجود نوعی انتخابات رقابتی، محیط سیاسی چندحزبی، وجود دو مجلس سلفی و علیا و آزادی بیان نسبی در جامعه مصر، این امکان را برای رژیم مبارک فراهم می‌کرد که ادعای پیشرفت و توسعه سیاسی کرده و میزانی از خشم توده‌ها را تسکین بخشید. با این حال دموکراسی ظاهری فوق هیچ تهدیدی برای رژیم مبارک نبود (Osman, 2010: 190). در واقع ماهیت رقابتی انتخابات در مصر پیش از آنکه محصول فرایند دموکراتیک‌سازی باشد، یک استراتژی برای حفظ رژیم بود (Blayde, 2011: 238) و نظام سیاسی مصر در دوران مبارک را می‌توان دموکراسی صوری و کنترل شده تلقی کرد و اقتدارگرایی در این دوران کاملاً تداوم یافت، طوری که حکومت مبارک هرگونه چالش بالقوه را به شدت سرکوب می‌کرد؛ سرکوب ناآرامی‌های عمومی، کنترل شدید بر سازمان‌های مدنی و دانشگاهی، برخورد خشن و سرکوب‌گرایانه با جنبش کفایت و همچنین بازداشت گسترده اخوان المسلمین، و شکنجه و نقض حقوق بشر تنها بخشی از اقدامات سرکوب‌گرانه حکومت مبارک بود. گذشته از اینها، جریاناتی که امکان فعالیت در انتخابات را پیدا می‌کردند نیز با مشکلات زیادی مواجه بودند و عملاً حزب دموکراتیک ملی مبارک به روش‌های مختلف پیروزی در انتخابات را به دست می‌آورد، از جمله در مواقعی نیروهای امنیتی جلوی ورود رأی‌دهندگان اپوزیسیون به محل اخذ رأی را گرفتند و در موارد دیگر تغییر در شمارش آرا و پرکردن صندوق‌ها از رأی اتفاق افتاد (Blayde, 2011: 239).

- اقتدارگرایی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم: حکومت مبارک یکی از رژیم‌های اقتدارگرا محسوب می‌شود که برخی از اشکال انتخابات رقابتی را تحمل می‌کرد. بلیدس، حکومت مبارک را در زمره رژیم‌های مبتنی بر هژمونی حزبی، همراه با برخی اشکال انتخابات رقابتی قرار می‌دهد. در این رژیم‌ها اگرچه درجه‌ای از رقابت تحمل می‌شود، احزاب سیاسی مختلفی مشغول فعالیت هستند و میزانی از آزادی بیان به چشم می‌خورد، اما عملاً یک حزب موقعیت هژمونی را به دست می‌گیرد (Blayde, 2011: 210-214).



- **فساد گسترده در طبقه حاکم:** بدون شک بارزترین پدیده‌ای که نقش مؤثری در شکل‌گیری اعتراضات اخیر داشته، فساد اقتصادی گسترده در میان خانواده مبارک و نخبگان وابسته بوده است. در خصوص فساد خانواده مبارک گفته می‌شود: آنها بین ۴۰ تا ۷۰ میلیون دلار دارایی داشته و ۳۹ مسئول بلندپایه یا تجار نزدیک به جمال مبارک هر کدام بیش از یک میلیارد دلار ثروت اندوختند (Goldstone, 2011). ثروت‌اندوزی، ارتشا و بهره‌گیری از رانت‌های حکومتی از جمله ویژگی‌های نمایان حکومت مبارک بود.

گذشته از ویژگی‌های سیاسی فوق، اوضاع اقتصادی اجتماعی مصر نیز چالش‌های این کشور را پیچیده‌تر می‌کرد. بدون شک، رشد سریع جمعیت در سال‌های اخیر که وجود ۴۵ میلیون نفر جوان زیر ۳۵ سال را در این کشور موجب شده از بارزترین ویژگی‌های جمعیتی این کشور محسوب می‌شود که چالش‌های مهمی چون بیکاری و فقر را در این کشور ایجاد کرده بود. ناظرانی که به بررسی اوضاع اجتماعی مصر در سال‌های اخیر پرداخته‌اند، بر نهادینه شدن فساد، رشد هولناک میزان جرایم، بی‌اعتنایی عمیق به کرامت انسانی، افول رفتارها و ارزش‌های جامعه و تغییر در نظام ارزشی جامعه که به ویژه در جرایم خشونت‌آمیزی که توسط معلمان، دانش‌آموزان، تجار و سایر اعضای طبقه متوسط منعکس می‌شود، تأکید کرده‌اند (Osman, 2010: 196-198). گذشته از اینها رشد جمعیت، بیکاری عظیمی را در میان جوانان و به‌ویژه تحصیل‌کردگان دانشگاهی که به دلیل نواقص ساختار دانشگاهی، تخصص و دانش لازم را برای جذب در بخش‌های خصوصی به‌دست نیاورده بودند، ایجاد و نارضایتی گسترده‌ای را به دنبال داشت (Osman, 2010: 199). در واقع در مصر مانند تونس، افزایش جمعیت و تحصیل‌کردگان دانشگاهی از یک سو و ناتوانی نظام سیاسی در فراهم آوردن امکانات، پتانسیل اعتراضات سیاسی عظیمی را ایجاد کرده بود و جوانان تحصیل‌کرده و کارگران در مصر در سال‌های قبل نیز اعتراض‌ها و اعتصاب‌هایی را به راه انداخته بودند (Goldstone, 2011). البته در مصر نیز مانند تونس، رژیم مبارک تلاش‌هایی را برای اصلاحات اقتصادی از جمله خصوصی‌سازی، آزادسازی تجاری و تشویق سرمایه‌گذاری‌های خارجی انجام داده بود، اما این اصلاحات در نبود چارچوبی

برای روند اصلاحات سیاسی مؤثر واقع نیفتاده و فواید آن عمدتاً در جیب معدودی از نخبگان وابسته به حکومت سرریز شده بود (Dadush, Masood & Michele, 2011). به‌طور کلی، فرسودگی حکومت و عدم گردش نخبگان، شخصی بودن قدرت، سرکوب سیاسی و فساد گسترده، مهم‌ترین ویژگی‌های ساختار سیاسی دوران مبارک محسوب می‌شود که زمینه‌های بحران مشارکت و بحران مشروعیت را فراهم می‌آورد. در این میان، رشد سریع جمعیت و بیکاری گسترده، به‌ویژه در میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، دستمزدهای پائین، فقر گسترده، شکاف طبقاتی عظیم، ناهنجاری‌های عمیق اجتماعی و ناکارآمدی دولت در حل مشکلات عینی، زمینه‌های نارضایتی گسترده و فراگیری را در این کشور ایجاد کرده بود. لینا آندرسون در این باره می‌گوید: ناتوانی قهقراپی حکومت مبارک برای فراهم آوردن خدمات اساسی و بی‌تفاوتی آشکار در خصوص فقر و بیکاری گسترده، میلیون‌ها نفر از مردم مصر را از حکومت بیگانه کرد؛ این احساس با توجه به ولخرجی متظاهرانه در میان نخبگان تجاری وابسته به جمال مبارک تشدید شده بود (Anderson, 2011). در چنین شرایطی که حکومت با بحران مشروعیت و بحران کارآمدی عمیقی مواجه و نیروهای اجتماعی گوناگون از دولت بیگانه بودند، حوادث تونس و موج سرایتی آن در جهان عرب، موج اعتراضات در مصر را برانگیخت. انقلاب مصر و موج اعتراضات در این کشور با فراخوان تجمع در روز ۲۵ ژانویه در فیس بوک آغاز شد. این تظاهرات به دعوت مجموعه جوانان ۶ آوریل انجام گرفت. حجم و گستره تظاهرات در طول دوره مبارک بی‌سابقه بود و به تدریج بر دامنه و شدت آن افزوده شد. از روز ۲۸ ژانویه که به «جمعه خشم» معروف است و برای اولین بار با مشارکت رسمی اخوان المسلمین و محمد البرادعی، انجام شد، نیروهای امنیتی و پلیس به تدریج کنترل خود را بر قاهره و دیگر شهرهای بزرگ مصر، از جمله اسکندریه و سوئز از دست دادند و دولت، ارتش را برای دفاع از صدا و سیما و وزارتخانه‌ها وارد خیابان‌ها کرد. در خصوص مدل اعتراضات در مصر و همچنین نیروهای اجتماع دخیل توجه به نکات زیر ضروری است:

۱. اعتراضات در مصر اکثراً توسط جوانان و در شهرهای بزرگی چون قاهره و اسکندریه انجام گرفت (Anderson, 2011)، از این‌رو، جنبش جوانان بر این حرکت



اطلاق شده است. البته موج اعتراضات در مصر بسیار فراگیر بوده و عملاً طبقات اجتماعی گوناگون از جمله کارگران و طبقات متوسط و محروم در آن مشارکت داشته‌اند. همچنین مسیحیان نیز در کنار مسلمانان در قاهره و سایر شهرهای کشور حضور داشتند.

۲. با گسترش اعتراضات در مصر، نیروهای امنیتی و پلیس به تدریج کنترل خود را بر شهرهای بزرگ مصر از دست دادند. البته وزارت کشور تلاش‌هایی را برای بسیج طرفداران مبارک انجام داد، اما این تلاش‌ها با موج عظیم تظاهرات معترضان ناکام ماند. عملاً از منظر جامعه‌شناسی سیاسی حکومت مبارک نتوانست با بسیج اجتماعی بر بحران غلبه کند. این امر ضعف مشروعیت حکومت و فراگیری نیروهای اجتماعی معترض را نمایان می‌کند.

۳. اعتراضات در مصر فاقد رهبری مشخص بود. در این کشور احزاب و جریانات سیاسی از جمله اخوان المسلمین در مراحل ابتدایی نقش پررنگی در اعتراضات نداشتند و در مراحل بعدی به آن پیوستند، با این حال پیوستن جریانات فوق در گسترش یافتن حرکت اعتراضی نقش چشمگیری داشت (شحاته و وحید ۱۳۹۰: ۱۴۰).

۴. حکومت مبارک عمدتاً مبتنی بر نیروهای پلیس و امنیتی و نه ارتش عمل می‌کرد. با گسترش امواج اعتراضی، ارتش به عنوان یک نهاد در کنار تظاهرکنندگان قرار گرفت و یا حداقل هیچ همراهی با رژیم مبارک نکرد. تجانس اجتماعی نسبتاً بالا در جامعه مصر و همچنین حرفه‌ای بودن ارتش، مهم‌ترین عوامل تبیین رفتار سیاسی ارتش مصر است. در مصر نیز مانند تونس، رهبران ارتش تشخیص دادند که نهاد آنها می‌تواند در رژیم‌های جدید نیز نقش پراهمیتی ایفا کند و لذا وفاداری خود را از حکام پیشین برداشتند (Gause, 2011).

از نظر نقش بازیگران خارجی، ایالات متحده در خصوص بحران مصر موضع‌گیری‌های ضد و نقیضی داشت؛ این تناقض‌ها حاکی از سردرگمی و چالش بزرگ وقایع اخیر برای سیاست خارجی آمریکاست. ایالات متحده در اولین روزهای اعتراضات از دولت مبارک حمایت کرد و سعی داشت تا با دعوت مبارک به انجام اصلاحات این رژیم را حفظ کند. طبیعتاً ملاحظات استراتژیک آمریکا و

روابط حسنه بلندمدت با مصر در اتخاذ چنین سیاستی نقش مهمی داشته است. با این حال، با گسترش ابعاد اعتراضات و چشم‌انداز سقوط مبارک، آمریکا نیز حمایت خود را از دیکتاتور مصر برداشته و تلاش کرد تا در جهت منافع خود، تحولات مصر را مدیریت کند. اسرائیل بازیگر منطقه‌ای دیگری است که بررسی مواضعش پراهمیت است. رژیم اسرائیل بیشترین نگرانی را در خصوص تحولات مصر و سقوط مبارک داشت (Hellyer, 2011)، اما فاقد ابزار چندانی برای تأثیرگذاری بر تحولات مصر و جلوگیری از پیروزی معترضان بود. علاوه بر اسرائیل، عربستان سعودی و برخی کشورهای محافظه‌کار عرب نیز به حمایت از مبارک پرداختند، ولی این کشورها نیز فاقد توان تأثیرگذاری بر تحولات مصر بودند. در مجموع، بازیگران خارجی نتوانستند نقش پیشگیرانه مؤثری در جلوگیری از انقلاب مصر ایفا کنند.

به طور کلی حکومت مبارک از یک سو به دلیل بحران‌های سیاسی و اجتماعی مختلف، فاقد مشروعیت سیاسی برای تداوم حکمرانی بود؛ همچنین طبقات و نیروهای اجتماعی مختلفی از جمله کارگران، دانشجویان، روستاییان و طبقات پایین و متوسط شهرهای بزرگ و همچنین مسلمانان و مسیحیان که عملاً قاطبه ملت مصر را شکل می‌دهند، در مقابل حکومت قرار گرفته و هیچ نیروی اجتماعی قابل مقایسه‌ای از مبارک حمایت نکرد؛ همچنین نخبگان سیاسی و احزاب اپوزیسیون نیز به سرعت به اعتراضات پیوستند. در این میان، کشورهای خارجی تأثیرگذار به ویژه ایالات متحده آمریکا پذیرای تحولات کشور شده و از مبارک حمایت نکرد. در نهایت، عدم حمایت نیروهای مسلح از مبارک سقوط زودهنگام حکومت او را رقم زد. در واقع می‌توان گفت که مجموعه عوامل فوق چرایی سقوط سریع حکومت مبارک را تبیین می‌کند.

۴. بحرین

به طور کلی مهم‌ترین ویژگی‌های حکومت آل خلیفه که به طور تاریخی باعث نارضایتی مردم این کشور شده است را می‌توان در تبعیض مذهبی و اقتدارگرایی خلاصه کرد. بحرین کشوری است که به دلیل اوضاع جمعیتی همواره کانون

رستاخیز شیعی بوده است. در این کشور شیعیان از اکثریت برخوردار هستند، ولی خانواده حاکم آل خلیفه و اکثر نخبگان سیاسی به آیین تسنن تعلق دارند (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۲۸۶) و شیعیان بحرینی همواره مناصب سیاسی و فرصت‌های اقتصادی محدودی داشته و از تبعیض‌های گوناگون مذهبی رنج برده‌اند که می‌توان به ممانعت در استخدام در بخش‌های دولتی، به‌ویژه پلیس، نیروهای مسلح و وزارتخانه‌های مهمی چون وزارت کشور، وزارت خارجه و وزارت دفاع و نهادهای امنیتی اشاره کرد. همچنین چهره‌های اپوزیسیون شیعی و البته برخی از سنی‌ها همواره شکایت داشته‌اند که محله‌های پارلمانی کشور بر اساس خطوط قومی به گونه‌ای ناعادلانه تقسیم‌بندی شده است تا نفوذ جریان‌های شیعی محدود شود. در واقع در شرایطی است که اپوزیسیون شیعی می‌تواند به راحتی هزاران نفر را وارد خیابان کند، ولی هیچ راه قانونی برای اصلاحات سیاسی در دست ندارد، زیرا مسئولان حکومتی اکثریت را در پارلمان و همچنین نیروی نظامی کشور را در اختیار دارند (Gengler, 2011). همچنین حکومت بحرین همواره در تلاش بوده که بافت جمعیتی این کشور را با هدف از اکثریت انداختن شیعیان تغییر دهد و سیاست‌های مختلفی را در این راستا اتخاذ کرده است، از جمله اینکه به مهاجران سنی که اکثر آنها تخصصی هم ندارند و به امید گرفتن زمین به بحرین آمده‌اند، تابعیت داده است. حکومت بحرین از این افراد در تشکیلات نظامی و پلیس استفاده می‌کند که خود نشانی از تبعیض شدید مذهبی در این کشور است (هاشمی نسب، ۱۳۸۹: ۲۷-۲۳). به طور کلی فرقه‌گرایی و تبعیض علیه شیعیان بارزترین ویژگی حکومت آل خلیفه بوده است. بر این اساس، همواره مطالبات شیعیان جنبه اساسی سیاست در بحرین را تشکیل داده است. در خصوص نظام سیاسی بحرین باید گفت که این نظام در ظاهر پادشاهی مشروطه است. مطابق با قانون اساسی بحرین ظاهراً قوای سه‌گانه مستقل بوده و مجاز به اعمال نفوذ در وظایف و اختیارات یکدیگر نیستند، اما در عمل تمامی قوا زیر نظر مستقیم امیر بحرین قرار دارند و او حق تعیین و عزل هر مقام مملکتی و حکومتی را دارد. (ابرار معاصر ۱۳۸۱: ۱۸۱-۱۸۰) در این کشور آزادی مطبوعات و تشکل‌های سیاسی با محدودیت‌های زیادی مواجه بوده است و شکاف دولت ملت یکی از جنبه‌های اساسی سیاست در بحرین محسوب می‌شود.

همچنین رژیم آل خلیفه اصلاحات سیاسی چشمگیری که وعده آن را از سال ۲۰۰۱ مطرح کرده بود را نیز اجرا نکرده است. در واقع در شرایطی که مطالعات میدانی نشان می‌دهد، اکثریت مردم بحرین اعم از شیعیان و اهل سنت خواهان گسترش دموکراسی پارلمانی و آزادی سیاسی بوده‌اند، رژیم آل خلیفه گام‌های چندانی برای اصلاحات سیاسی واقعی در طی دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ برنداشته است، به گونه‌ای که این رژیم در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ در این کشور ۲۳ تن از رهبران اپوزیسیون و صدها تن از فعالان سیاسی را به اتهاماتی چون تروریسم و تلاش برای براندازی حکومت متهم و بازداشت کرد (Gengler: 2011; Cooley & Nexon, 2011). به طور کلی سرکوب جریانات معترض، ایجاد محدودیت برای آزادی بیان، حکومت الیگارشیک و شکاف گسترده میان دولت ملت مهم‌ترین ویژگی‌های حکومت آل خلیفه بوده که نارضایتی گروه‌های اجتماعی مختلف بحرین را در پی داشته است.

از نظر اوضاع اقتصادی اجتماعی، باید به نقش بالای درآمدهای نفتی در اقتصاد این کشور اشاره کرد، به گونه‌ای که اقتصاد بحرین را می‌توان در زمره اقتصادهای تک محصولی طبقه‌بندی کرد. علاوه بر نفت، اقتصاد بحرین وابسته به بانکداری، بنادر مجهز صنعتی و صنایع ساخت و تعمیر کشتی و همچنین کارخانه ذوب آلومینیوم است. گذشته از اینها بحرین یکی از آزادترین اقتصادهای خاورمیانه را داشته و تلاش می‌کند تا از راه گردشگری، درآمدهای خود را افزایش دهد. با این حال توزیع ناعادلانه ثروت و عمق یافتن فاصله طبقاتی از چالش‌های اساسی اقتصاد بحرین محسوب می‌شود. در بحرین، ثروت در اختیار گروه اندکی است و اکثریت جامعه در زیر خط فقر زندگی می‌کنند (همان: ۲۷). از دیگر چالش‌های اقتصادی بحرین می‌توان به بیکاری، به‌ویژه در میان جوانان شیعه اشاره کرد که بنا بر برخی آمارها، ۱۹/۶ درصد اعلام شده است. این نرخ بیکاری در حالی است که بسیاری از فرصت‌های شغلی به مهاجرین سنی مذهب سپرده می‌شود؛ ورود مهاجرین خارجی و اعطای تابعیت بحرینی به آنها در قالب سیاست تغییر ترکیب جمعیتی بحرین به نفع سنی‌ها صورت می‌پذیرد که خود یکی از عوامل مهم نارضایتی و اعتراض شیعیان این کشور محسوب می‌شود (اسدی، ۱۳۹۰ الف).

به طور کلی، عدم انجام اصلاحات سیاسی و دموکراتیک و تبعیض‌های

گوناگون علیه شیعیان، زمینه‌های نارضایتی گسترده‌ای را در میان مردم بحرین، به‌ویژه شیعیان ایجاد کرده بود. تحولات اخیر در بحرین از ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ آغاز شد؛ در این هنگام بحرینی‌ها متأثر از مردم تونس و مصر وارد خیابان‌ها شدند و در پایتخت این کشور در میدان لؤلؤ گرد آمدند، این اعتراضات مسالمت‌آمیز توسط ائتلاف بسیار متنوعی از گروه‌ها و جریانات مختلف سیاسی آغاز شد (Cooley & Nexon, 2011) و معترضانی که در میدان لؤلؤ منامه گرد آمده بودند، شامل شیعیان و هم‌سنی‌ها بودند و در میان آنها طیف‌های مختلف فکری و سیاسی به چشم می‌خورد. خواسته اصلی معترضان نیز اصلاحات سیاسی و پایان تبعیض‌های اقتصادی و اجتماعی بود (Coats Ulrichsen, 2011) و بر محورهایی چون حکومت انتخابی، آزادی مطبوعات، پایان تبعیض مذهبی و حق برقراری تشکل‌ها و سازمان‌های سیاسی تأکید می‌شد. (Bayat, 2011) در واقع این اعتراضات واکنشی به عدم انجام اصلاحات سیاسی در دهه گذشته و تبعیض‌های مذهبی علیه شیعیان بود. حکومت آل خلیفه در واکنش به این اعتراضات تلاش کرد تا آن را در قالب افراط‌گرایی شیعی و منازعات فرقه‌ای چارچوب‌بندی و با بهره‌گیری از نیروهای عربستانی و اماراتی سرکوب کند. در ۱۵ مارس نیروهای عربستان سعودی و امارات تحت عنوان شورای همکاری خلیج فارس دخالت کردند و ۱۰۰۰ نیروی نظامی، ۵۰۰ پرسنل امنیتی و بیش از ۱۰۰ ماشین سنگین نظامی را برای درهم کوبیدن تظاهرات مستقر کردند و پادشاه بحرین به مدت سه ماه وضعیت فوق‌العاده و حکومت نظامی اعلام کرد (Cooley & Nexon, op.cit.). البته حکومت آل خلیفه تلاش کرد تا با ارائه بسته‌های رفاهی سخاوتمندانه شامل بهبود حقوق و مزایا، طرح‌هایی برای خانه‌سازی یاران‌های و... موج نارضایتی‌ها را تسکین بخشد. شورای همکاری خلیج فارس نیز ۱۰ میلیارد دلار کمک مالی به بحرین اعطا کرد. با این حال این تلاش بارز برای تطمیع کردن، تنها اپوزیسیون را خشمگین‌تر کرد، طوری که ابراهیم شریف رهبر زندانی حزب الوعد اعلام کرد که اعتراضات به خاطر کرامت انسانی و آزادی است و نه پرکردن شکم‌ها. به هر حال با پایان وضعیت فوق‌العاده در بحرین و همچنین احکام سنگین قضایی علیه معترضان و رهبران اپوزیسیون، همچنان دامنه ناآرامی و اعتراضات سیاسی در بحرین تداوم دارد و البته برخوردهای خشن و

سیاست‌های فرقه‌گرایانه رژیم آل خلیفه باعث شده که جنبه‌های شیعی جنبش اعتراضی گسترش یابد (Gengler, 2011) در خصوص جامعه‌شناسی تحولات بحرین توجه به نکات زیر ضروری است:

۱. در اعتراضات بحرین در ابتدا اقشار مختلفی اعم از شیعیان و سنی‌ها و همچنین احزاب سکولار و دینی حضور داشتند و مهم‌ترین مطالبات، اصلاحات دموکراتیک و رفع تبعیض مذهبی بود. با این حال تلاش‌های بسیاری از سوی رژیم آل خلیفه و رسانه‌های عربی صورت گرفت تا قیام مردم بحرین جنبشی فرقه‌ای و شیعی و متأثر از ایران مطرح شود؛ این‌گونه اتهامات و رویکردها در شکاف بین شیعیان و سنی‌های بحرینی مشارکت‌کننده در قیام و همچنین بسترسازی منطقه‌ای و بین‌المللی برای سرکوب قیام بی‌تأثیر نبود (اسدی، ۱۳۹۰: ۷۵). در واقع متأثر از تلاش‌های حکومت آل خلیفه، به مرور سنی‌ها از جنبش فاصله گرفته و جنبش وجهه شیعی یافت؛ این امر باعث کاهش فراگیری جنبش اعتراضی شده است. همچنین وضعیت اقتصادی نسبتاً مناسب بحرین و درآمدهای نفتی آن در جلب حمایت اجتماعی برخی گروه‌های اجتماعی تأثیرگذار بوده است.

۲. در میان احزاب و جریانات سیاسی مهم در بحرین، دو رویکرد نسبت به حکومت آل خلیفه به چشم می‌خورد؛ از یک سو جمعیت الوفاق خواهان سلطنت مشروطه و از طرف دیگر جریاناتی مانند جنبش حق، خواهان شکل‌گیری نظام جمهوری بودند. این امر از چالش‌های گروه‌های اپوزیسیون بحرین بوده است (اسدی، ۱۳۹۰: ۷۶).

۳. انسجام اجتماعی بحرین در مقایسه با تونس و مصر پائین بوده و عملاً نوعی حکومت فرقه‌ای در این کشور وجود دارد. تعلق ارتش و نیروهای امنیتی بحرین به فرقه اقلیت اهل سنت باعث شده که این نیروها کاملاً از حکومت آل خلیفه حمایت کنند. در واقع در جامعه دوپاره بحرین که رژیم سیاسی و ارتش یک اقلیت قومی و فرقه‌ای را نمایندگی می‌کند، کوچک‌ترین نشانه‌ای از نافرمانی در ارتش ملاحظه نشده است (Gause, 2011).

در خصوص روابط خارجی رژیم آل خلیفه باید به روابط ویژه با عربستان سعودی و آمریکا اشاره کرد. خاندان آل خلیفه در اصل از قبایل ساکن سرزمین

نجد، واقع در عربستان، هستند و پیوند سببی آل خلیفه با آل سعود این مناسبات را به اوج خود رسانیده است. همچنین بحرین از نظر جمعیتی دارای اکثریتی از شیعیان است که می‌تواند برای عربستان سعودی که در آن شیعیان به صورت یک اقلیت تحت ظلم زندگی می‌کنند، خطرناک باشد. بین شیعیان بحرین و عربستان سعودی از دیرباز ارتباطاتی وجود داشته و هر گونه پیروزی شیعیان در بحرین می‌تواند بر امنیت ملی عربستان سعودی تأثیرگذار باشد. همچنین نوع حکومت در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از جمله عربستان، عشیرگی و خاندانی است و با بافت اجتماعی و مسائل عصر جدید تناسبی ندارد. این رژیم‌ها طی سالیان اخیر تحت فشار مردم کشورهایشان بوده‌اند. با توجه به این ویژگی، عربستان این بیم را احساس می‌کند که با سقوط حکومت آل خلیفه، حکومت آل سعود نیز سقوط کند و یا حداقل با چالشی جدی مواجه شود (هاشمی‌نسب، ۱۳۸۹: ۳۲). بر این اساس عربستان، حفظ رژیم آل خلیفه را اولویت استراتژیک خود تعیین کرده است و با گسترش بحران در این کشور به گسیل نیروهای نظامی امنیتی خود برای سرکوب شیعیان بحرینی اقدام کرد. در خصوص سیاست ایالات متحده نیز باید توجه داشت که در حال حاضر یکی از پایگاه‌های بزرگ نظامی آمریکا در بحرین واقع است که مرکز اطلاعات آمریکا و عمده‌ترین مرکز فرماندهی نیروی دریایی آمریکا بین فیلیپین و دریای مدیترانه و همچنین مرکز فرماندهی خاص خاورمیانه محسوب می‌شود (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۸: ۲۱). هرگونه تغییر سیاسی در بحرین می‌تواند حضور نظامی آمریکا در منطقه را با چالش مواجه کند؛ همچنین ایالات متحده با توجه به نفوذ معنوی ایران در میان شیعیان بحرینی، نسبت به پیامدهای سیاسی سقوط حکومت آل خلیفه تردیدهایی جدی دارد. به طور کلی در خصوص قیام اخیر مردم بحرین، سیاست عربستان سرکوب قاطع انقلابیون بوده است؛ آل سعود با تمام قوا و در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس نسبت به سرکوب معترضان اقدام کرد. آمریکا عمدتاً سیاست سکوت و حمایت تلویحی از رژیم آل خلیفه را دنبال کرده و بار دیگر بین ارزش‌های به زعم خود آمریکایی - دموکراسی و حقوق بشر - و منافع استراتژیک، گزینه دوم را انتخاب کرد. در این میان ایران از جنبش مردم بحرین حمایت کرد با این حال نتوانست به اقدامی

تأثیرگذار که جلوی دخالت عربستان سعودی را بگیرد، مبادرت ورزد.

به طور کلی، اگرچه حکومت بحرین به دلیل عدم انجام اصلاحات سیاسی با بحران مشروعیت مواجه بود و مجموعه گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی، اعم از سنی و شیعه و سکولار و دینی در مقابل آن قرار گرفته بودند، اما این رژیم توانست از طریق سیاست‌های فرقه‌گرایانه برخی اقشار اجتماعی از جمله اهل سنت را از روند اعتراضی دور کند؛ همچنین درآمدهای اقتصادی، کمک‌های مالی خارجی و بسته‌های سخاوتی رژیم آل خلیفه را نیز باید در نظر گرفت. این عوامل باعث شد که فراگیری جنبش با چالش مواجه شده و زمینه‌های نزاع فرقه‌ای در جامعه بحرین گسترش یابد. البته عاملی که در نهایت مهم‌ترین تأثیر را در تداوم حکومت آل خلیفه داشته، وفاداری ارتش بحرین است که با طبقه حاکم دارای پیوندهای فرقه‌ای است و همچنین دخالت مؤثر عربستان سعودی و چراغ سبز تلویحی ایالات متحده بوده است.

۵. لیبی

کودتای قذافی در چهل سال پیش با نام ناسیونالیسم، خوداتکایی و حاکمیت مردمی بود. گروه‌های اپوزیسیونی نیز که علیه قذافی مشغول مبارزه بودند اصول فوق را ذکر کرده و خواهان پایان حکومت اقتدارگرای قذافی بودند. (Blancherd, 2011) به طور کلی مهم‌ترین ویژگی‌های حکومت قذافی عبارت بودند از:

– **اتکا به شبکه‌های قبیله‌ای و خویشاوندی و فقدان نهادهای مدرن:** در لیبی، فرهنگ و ارزش‌های قبیله‌ای و روح جمعی بر ویژگی‌ها و خصلت‌های سنتی سایه افکنده است (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۹: ۱۶-۱۵) و مناسبات و وفاداری‌های قبیله‌ای و قومی بسیار پررنگ است. حکومت قذافی نیز بر پایه این مناسبات پیچیده استوار بود. آندرسون در این باره می‌گوید: «در حالی که تظاهرات در تونس و قاهره با موفقیت به اخراج حاکمان انجامید، طرابلس به سمت یک جنگ داخلی طولانی سوق یافت. این مبارزه متداوم، ناشی از چهار دهه تلاش قذافی برای تمرکز قدرت و حکمرانی با پشتیبانی قبیله و خویشاوندان است. سال‌ها کمبود در همه چیز از کالاهای مصرفی ساده تا مراقبت‌های پزشکی بنیان فساد



عمیقی را ایجاد کرد. خشونت‌های بوالهوسانه رژیم قذافی سوءظن عمیق و گسترده‌ای را موجب شده و اعتماد لیبایی‌ها به حکومتشان و همچنین به یکدیگر فرسایش یافته و تمام نهادهای ملی در این کشور، از جمله ارتش بر اساس شکاف‌های منطقه‌ای یا خویشاوندی تقسیم‌بندی شده بود. برخلاف تونس و مصر، لیبی نظامی از اتحادها و پیوندهای ملی، شبکه انجمن‌های اقتصادی یا سازمان‌های ملی ندارد. بنابراین چیزی که به نظر می‌رسید مانند مصر و تونس در قالب اعتراض‌های غیر خشونت‌آمیز آغاز شود، به سرعت به یک انفصال و تجزیه‌گرایی کامل یا روندهای جدایی‌گرایانه چندبعدی از یک دولت فرومانده سوق یافت. در غیاب هر گونه بوروکراسی عمومی از جمله یک نیروی پلیس قابل اعتماد، شبکه‌های قوم و خویشی، امنیت و آرامش و همچنین دسترسی به کالاها و خدمات را فراهم می‌آورد. جامعه لیبی هنگامی که اعتراضات آغاز شد و رژیم نتوانست سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را اعمال کند، براساس این خطوط دچار گسست و چندپارگی شد» (Anderson, 2011).

- اقتدارگرایی و سرکوب سیاسی: اگرچه قذافی تمام نظام‌های سیاسی جهان را دیکتاتوری و غیردموکراتیک می‌نامید و تنها الگوی مبتنی بر مجامع عمومی در لیبی را دموکراسی حقیقی می‌دانست، اما واقعیت سیاسی لیبی تداوم حکومت شخصی قذافی به مدت بیش از چهار دهه بود، به گونه‌ای که پس از شکل‌گیری ظاهری مجامع عمومی و کمیته‌های مردمی نیز همواره قذافی به عنوان دبیر کل اجرایی خلق انتخاب می‌شد (بخشی ۱۳۹۰: ۱۰۰). در این نظام سیاسی هرگونه مخالفت با سرکوب مواجه شده و بسیاری از معارضان حکومت، از جمله اسلام‌گرایان در طی دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ سرکوب و قتل عام شدند. گذشته از ویژگی‌های فوق، فساد گسترده یکی دیگر از ویژگی‌های بارز حکومت قذافی بود، طوری که براساس آمارهای شفافیت بین‌المللی لیبی در سال ۲۰۱۰، فساد در لیبی از تمام کشورهای مورد بررسی در جهان عرب بیشتر بود. البته جمعیت کم لیبی و درآمدهای هنگفت نفتی آن باعث شده بود تا این کشور از نظر رفاه اقتصادی به مراتب بهتر از کشورهایی چون مصر، یمن، و سوریه باشد. در واقع لیبی در زمره ثروتمندترین کشورهای جهان عرب و آفریقا بوده است. این کشور یکی از بالاترین

درآمدهای سرانه را در قاره آفریقا داشته و طی دهه ۱۹۸۰ سرمایه‌گذاری قابل توجهی در عرصه اجتماعی داشت (تافت، ویول و هسن، ۱۳۹۰: ۱۳۵). با این حال این به معنای فقدان چالش‌های اقتصادی در این کشور نیست، بلکه بیکاری و عدم توزیع عادلانه ثروت در لیبی نیز وجود داشت، طوری که نرخ بیکاری در حدود ۳۰ درصد بود (قزوینی حائری، ۱۳۹۰: ۷۰). در مجموع می‌توان گفت که در لیبی ساختار دیکتاتوری رژیم قذافی و عدم توزیع عادلانه قدرت و ثروت در کنار فساد گسترده و شکاف‌های قبیله‌ای و محلی، پتانسیل اعتراضی بالایی را علیه قذافی، به ویژه در مناطق شرقی کشور ایجاد کرده بود. در این میان فقدان جامعه مدنی و نهادهای مدرن باعث تأثیر بیشتر نیروهای محلی و قبیله‌ای در این کشور شده است.

بحران جاری در لیبی با مجموعه‌ای از حوادث در بنغازی و سایر نواحی شرقی که به سرعت از کنترل قذافی خارج شدند، جرقه خورد. اگرچه گروه‌های اپوزیسیون لیبی روز ۱۷ فوریه را به عنوان روز خشم معرفی کردند تا یاد اعتراضاتی را که پنج سال قبل برگزار شده بود پاس دارند، ولی خشونت محلی قبل از اعتراضات ملی برنامه‌ریزی شده فوران کرد. در ۱۵ و ۱۶ فوریه مسئولان لیبی برای جلوگیری از اعتراضات محدودی که خواهان آزادی یک وکیل شده بودند، از خشونت استفاده کرده و چند نفر از معترضین کشته شدند. در مراسم تدفین کشته‌شدگان و سایر مراسم اعتراضی نیز مسئولان لیبی از خشونت استفاده کردند که موجب گسترش درگیری‌ها و تقابل‌ها شد. در آشفتگی متعاقب این وقایع، گفته می‌شود که نیروهای امنیتی لیبی هنگامی که گروه‌های اپوزیسیون به‌طور مستقیم با نیروهای مسلح درگیر شدند و برخی مکان‌های امنیتی را مورد حمله قرار دادند، از سلاح‌های سنگین در مقابله با معترضان استفاده کردند. در این میان، به سرعت کنترل مردم بر نواحی شرقی کشور نمایان شد و اعتراضات وسیع‌تری در نواحی دیگر کشور بروز کرد. در این اثنا گروهی از افسران نظامی و واحدهای ارتش و مسئولان غیرنظامی هم از حکومت کناره‌گیری و به معترضان پیوستند (Blancherd, 2011). در خصوص ویژگی‌های تحولات لیبی توجه به نکات زیر ضروری است:

۱. اعتراضات از نواحی شرقی کشور که شکاف دیرپایی با منطقه طرابلس داشته، آغاز و این مناطق به سرعت از دست طرفداران قذافی خارج شد. با این حال



در نواحی غربی کشور مقاومت‌های قابل توجهی از سوی قذافی و طرفدارانش انجام گرفت و به نظر می‌رسد که اگر حمایت و پشتیبانی ناتو وجود نداشت، احتمالاً انقلابیون هرگز موفق به فتح تمام مناطق کشور نمی‌شدند. این امر، شکاف‌های محلی قبیلگی را در لیبی نمایان‌تر می‌کند.

۲. مدل اعتراضات در لیبی به سرعت به جنگ داخلی تغییر شکل داد، طوری که تحولات این کشور را نمی‌توان در قالب یک انقلاب مدرن طبقه‌بندی کرد. در واقع در میان انقلاب‌های اخیر جهان عرب، تحولات لیبی غیرمدرن‌ترین انقلاب محسوب می‌شود (Aronson, 2011). بهره‌گیری طرفین منازعه از سلاح‌های سنگین و فتح شهرها پس از بمباران‌های شدید ناتو و منازعات خونین، این امر را نمایان‌تر می‌کند.

۳. در لیبی همان‌طور که گفتیم، شبکه‌های قوم و خویشی و شکاف‌های محلی و قبیلگی نقش مؤثری داشته است؛ جامعه لیبی هنگامی که اعتراضات آغاز شد و رژیم نتوانست سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را دنبال کند، بر اساس خطوط فوق دچار گسست و چندپارگی شد؛ نیروهای مسلح نیز بر اساس همین شکاف تجزیه شدند، طوری که برخی به مخالفان پیوستند و برخی در کنار قذافی باقی ماندند.

۴. تحولات لیبی نه یک انقلاب لیبرال دمکراتیک است و نه انقلاب پست‌مدرن، بلکه تجلی شکاف‌های عمیق اجتماعی و قبیلگی در جامعه‌ای است که در آن هویت ملی، دولت‌سازی و دستگاه اداری - حکومتی منسجم شکل نگرفته و بنابراین چشم‌انداز تداوم تنش و انتقام‌گیری و حتی جنگ‌های داخلی در این کشور مورد کاملاً واقعی است و از این لحاظ تفاوت‌های بارزی با تحولات در مصر، تونس و یا حتی بحرین و سوریه دارد.

از نظر واکنش‌های خارجی، عملاً هیچ کشوری از حکومت قذافی حمایت نکرد و با گسترش منازعات در این کشور، ناتو و در رأس آن امریکا به بمباران مواضع قذافی و حمایت تسلیحاتی از مخالفان و همچنین اعمال منطقه ممنوعه پروازی پرداختند. در واقع فتح شهرهایی چون طرابلس و سرت، تنها پس از پشتیبانی عملیاتی ناتو امکان‌پذیر شد. در رابطه با چرایی موضع غرب و در رأس آن

امریکا باید توجه داشت که قذافی فاقد متحد منطقه‌ای و یا حمایت روسیه و چین در شورای امنیت بود؛ همچنین این کشور برخلاف بحرین و یمن اهمیت استراتژیک چندانی برای غرب نداشته و حمله به آن گزینه‌ای کم خطر بود که زیانی را متوجه غرب نمی‌کرد؛ در چنین شرایطی، حمله به لیبی می‌توانست باعث ترمیم پرستیژ بین‌المللی امریکا شود (دهشیار ۱۳۹۰: ۱۰).

به طور کلی، با شروع اعتراضات، جامعه لیبی و نیروهای مسلح براساس خطوط و گسست‌های محلی و قبیله‌ای دچار تجزیه و انشعاب شدند؛ در این میان حکومت قذافی بر پایه مجموعه‌ای از روابط و شبکه‌های محلی و قبیله‌ای در مناطق غربی کشور و در میان برخی قبایل دارای مشروعیت و پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه‌ای بود، در حالی که نواحی شرقی به سرعت از کنترل دولت خارج شدند. بر این اساس کشور به سمت جنگ داخلی طولانی مدتی سوق یافت که تنها با دخالت نظامی مؤثر عوامل خارجی به پایان رسید.

۶. یمن

جمهوری متحده یمن در سال ۱۹۹۰ میلادی با ادغام یمن شمالی و یمن جنوبی شکل گرفت و از آن تاریخ تا کنون عبدالله صالح در این کشور حکمرانی کرده است. به طور کلی مهم‌ترین ویژگی‌های سیاسی و نظام حزبی یمن پس از ادغام عبارتند از:

- اقتدارگرایی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم: حکومت عبدالله صالح در زمره رژیم‌های اقتدارگرایی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم همراه با سطح بالایی از رقابت سیاسی و انتخاباتی، طبقه بندی می‌شود. در این نظام سیاسی اگرچه میزانی از رقابت انتخاباتی تحمل می‌شود، اما عملاً حزب حاکم با بهره‌گیری از مجموعه‌ای از ابزارها موقعیت مسلط را به دست می‌آورد. در خصوص پیروزی کنگره خلق عمومی باید توجه داشت که این جریان به‌مثابه حزب حاکم از مجموعه‌ای از ابزارها برای پیروزی در انتخابات به وجه احسن استفاده می‌کرد. به عنوان مثال، رسانه‌های دولتی یمن به نفع این حزب فعالیت می‌کردند و تأثیر این پدیده، به‌ویژه بر رأی‌دهندگان بی‌سواد چشمگیر بود. همچنین حزب کنگره از تمهیدات دولتی به ویژه تأثیرگذاری

دولت و منافع و رانت‌های حکومتی استفاده می‌کرد (Blaydes, 2011: 218).

- فساد اقتصادی گسترده: در شرایطی که یمن فقیرترین کشور خلیج فارس محسوب می‌شود، فساد اقتصادی عظیمی در میان نخبگان و طبقه حاکم این کشور وجود داشته است. بلیدس در این باره می‌گوید: علاوه بر پیوندهای حامی - پیرو که دولت برقرار کرده و از طریق آن موفق به جلب آرای عمومی در انتخابات می‌شود، شبکه‌های فردی گسترده‌ای که بر فساد و پارتی بازی استوار است نیز به چشم می‌خورد. به گفته یکی از اعضای پارلمان، فساد سیاسی وسیع است و کنگره خلق عمومی تلاش چندانی برای مبارزه با اختلاس و ثروت‌های نامشروع نمی‌کند. مطبوعات گزارش می‌دهند که حکومت یمن را فساد عظیمی که در تمام سطوح بوروکراسی وجود دارد، در بر گرفته و عبدالله صالح نیز بر پایه شبکه پیچیده‌ای از روابط حامی پیرو شدیداً شخصی، حکومت می‌کند. رئیس جمهور و خانواده‌اش درگیر فعالیت‌های اقتصادی و تجاری عظیمی هستند و اگرچه مردم یمن در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند، اما افرادی که ارتباطات خوب با حکومت دارند، می‌توانند به راحتی زندگی مرفهی داشته باشند (Blaydes, 2011: 217). البته مشکلات یمن تنها شکاف اقتصادی و فساد نبوده، بلکه جدایی طلبی جنوبی‌ها، جنبش حوثی‌ها و نفوذ القاعده نیز بر پیچیدگی اوضاع سیاسی این کشور افزوده است.

از نظر اوضاع اقتصادی اجتماعی، یمن فقیرترین کشور منطقه خاورمیانه است و حداقل ۵۸ درصد کودکان این کشور از سوء تغذیه رنج می‌برند. همچنین نرخ رشد جمعیت سالانه یمن حدود ۳/۲ درصد است، حال آنکه منابع طبیعی انسانی و دولتی این کشور محدود بوده و تاب تحمل چنین رشد جمعیتی را ندارد. در این میان پدیده‌ای که زیرساخت‌های ضعیف و خدمات اجتماعی نحیف این کشور را بیش از پیش در فشار و تنگنا قرار می‌دهد، موج مهاجرت بسیاری از مردم شاخ افریقا است که به دنبال دسترسی به بازار کار کشورهای ثروتمند سمت شمال وارد یمن می‌شوند (Blumi, 2011: 1). یکی دیگر از مشکلات مهم اجتماعی یمن، معضل بیکاری، به‌ویژه در میان جوانان است. رشد جمعیت بالا در یمن از یک سو و ناتوانی حکومت در اشتغال‌زایی از سوی دیگر، موجب شده که نرخ بیکاری در این کشور بسیار بالا باشد. طبق گزارش سال ۲۰۰۹ برنامه توسعه سازمان ملل، نرخ

بیکاری در یمن ۲۸ درصد بوده که از این نسبت حدود ۵۷ درصد را جوانان تشکیل داده‌اند. گذشته از این، همان طور که پیش از این گفتیم، فساد عمیقی تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی را در این کشور فراگرفته است، طوری که در گزارش سال ۲۰۰۹ سازمان شفافیت بین المللی، یمن از بین ۱۸۰ کشور مورد بررسی در رده ۱۵۴ جهانی و ۱۳ عربی قرار گرفت (صادقی و احمدیان ۱۳۸۹ : ۲۶۱). یمن از نظر شاخص‌های آموزشی نیز وضعیت اسفناکی دارد، به گونه‌ای که براساس آمارهای نهادهای امریکایی، پنجاه درصد جامعه یمن بی‌سواد هستند (سجادپور، ۱۳۹۰). در این کشور اکثریت مردم در روستاها زندگی می‌کنند و بافت اجتماعی کشور قبیله‌ای است؛ این وضعیت بسیار متفاوت از کشورهایی چون مصر و تونس است. وجود قبایل مختلف و شکاف‌های فرقه‌ای و مذهبی متعدد، عملاً یمن را به جامعه‌ای چندپاره و گسیخته تبدیل کرده است. براین اساس، بسیاری از محققان، ضعف هویت ملی و انسجام اجتماعی و عدم شکل‌گیری دولت ملت را از مهم‌ترین چالش‌های این کشور تلقی می‌کنند. گذشته از شکاف‌های قبیله‌ای، شکاف‌های فرقه‌ای و مذهبی نیز در یمن چشمگیر است. عدم توزیع عادلانه ثروت و قدرت بین گروه‌های قومی، مذهبی و مناطق جغرافیایی مختلف نیز شکاف‌های اجتماعی یاد شده را تشدید کرده است. به طور کلی می‌توان گفت که فساد گسترده و ویژگی الیگارشیک حکومت صالح و اقتدارگرایی مبتنی بر هژمونی حزبی در یمن، نارضایتی احزاب و گروه‌های سیاسی اپوزیسیون را برانگیخته و بحران مشروعیت عمیقی را در این کشور ایجاد کرده بود؛ در این میان فقر، بیکاری گسترده، عدم توزیع عادلانه ثروت و سو تغذیه و بحران منابع نیز بر پیچیدگی‌های بحران یمن افزوده و تلقی از بحران‌های مشروعیت و کارآمدی را ایجاد کرده و خیل عظیمی از طبقات و نیروهای اجتماعی را در مقابل حکومت قرار داده بود. در چنین شرایطی، موج سرایتی انقلاب‌های جهان عرب جرعه آغاز اعتراضات در یمن را ایجاد کرد و مردم یمن همچون مصری‌ها راهپیمایی و تظاهرات عظیمی را در میدان‌های بزرگ شهرهای یمن از جمله صنعا برگزار کردند. عمده جریانات و نیروهای اجتماعی که در اعتراضات سال ۲۰۱۱ در مقابل حکومت عبدالله صالح صف‌آرایی کردند، عبارتند از: جنبش جوانان و دانشجویان، حوثی‌ها، مردم جنوب،

خاندان پرنفوذ الاحمر و گروه‌هایی از افسران ارتش که از حکومت صالح جدا شدند. البته بدون شک، آغازگر قیام مردم یمن را باید دانشجویان و جوانان مستقل نامید که اکثر آنها وابستگی به حزب و یا گروه سیاسی خاصی نداشتند (احمدیان، ۱۳۹۰). در خصوص مدل انقلاب یمن و همچنین نیروهای اجتماعی دخیل در انقلاب توجه به نکات زیر ضروری است:

۱. نیروهای اجتماعی مختلف و فراگیری، اعم از دانشجویان و جوانان و قبایل در جبهه انقلاب حضور دارند، با این حال با توجه به بافت قبیلگی و روستایی یمن به نظر می‌رسد که قبایل و فرقه‌های مذهبی نقش تعیین‌کننده‌تری در روند تحولات کشور داشته‌اند. حضور جریان‌های مختلف، اعم از حوثی‌های متأثر از ایران، جدایی‌طلبان جنوب، سلفی‌های وابسته به عربستان سعودی و جوانان و دانشجویان که دغدغه‌ها و مطالبات مختلفی دارند، چشم انداز پیچیده‌ای را در خصوص آینده سیاسی یمن به تصویر می‌کشد. همچنین باید توجه داشت که با توجه به بافت قبیلگی یمن، برخی قبایل نیز از صالح حمایت کرده‌اند.

۲. با توجه به بی‌سوادگی گسترده، مناسبات قبیلگی و شکاف‌های پیچیده مذهبی و فرقه‌ای در یمن، تفاوت‌های شگرفی بین تجربه این کشور و کشورهای دیگری چون تونس و مصر که طبقه متوسط قدرتمندی در آن حضور دارند، به چشم می‌خورد. با توجه به موارد فوق، با اطمینان می‌توان گفت که در یمن نه به سرعت دموکراسی برقرار می‌شود و نه آرامش و ثبات و حتی امکان تکرار تحولات سومالی و گسترش هرج و مرج و جنگ داخلی نیز کاملاً متصور است.

۳. واکنش ارتش و نیروهای مسلح یمن به اعتراضات پیچیده بوده است. در این کشور به مانند لیبی، نهادمندی نیروهای مسلح پایین بوده است. براین اساس، واحدها و افسرانی که پیوستگی و قرابت‌هایی با خانواده حاکم داشتند، از رژیم حمایت کردند و به طور کلی براساس گسست‌ها و شکاف‌های قبیلگی و فرقه‌ای در جامعه، نیروهای مسلح یا در کنار عبدالله صالح قرار گرفته و یا به مخالفان پیوستند (Gause, 2011). براین اساس، گارد ریاست جمهوری که فرماندهی آن در دست خاندان عبدالله صالح است همچنان از حکومت صالح حمایت می‌کند اما با پیوستن خاندان پرنفوذ الاحمر به جریان انقلاب، بسیاری از فرماندهان ارتش نیز از

حکومت عبدالله صالح روی برگرداندند.

از نظر واکنش بازیگران خارجی، بدون شک عربستان مهم‌ترین نقش را در عرصه تحولات یمن داشته است. عربستان همواره نقشی مداخله‌گرایانه در یمن داشته و این کشور را حیاط خلوت خود تلقی کرده است، طوری که اکثر مردم یمن گذشته از مذهب، جهت‌گیری سیاسی یا طبقه اجتماعی بر این باورند که عربستان نقش مهمی در بی‌ثباتی این کشور ایفا می‌کند (Blumi, 2011:147). عربستان در جریان اعتراضات اخیر یمن نیز نقش محافظه‌کارانه‌ای ایفا کرد. به طور کلی، مهم‌ترین جهت‌گیری‌های سیاست خارجی عربستان در قبال تحولات اخیر یمن، بر مبنای محورهای زیر استوار بوده است:

۱. عدم شکل‌گیری دموکراسی در یمن، ۲. جلوگیری از سرعت یافتن تحولات و تلاش برای مدیریت و کنترل آن، ۳. حفظ ساختار حکومت یمن و تلاش برای به قدرت رساندن افراد و جریان‌های وابسته و ۴. کاهش نفوذ شیعیان حوثی و جریان‌های نزدیک به ایران. عربستان سعودی برای دستیابی به اهداف فوق، از ابزارهایی چون کمک‌های مالی به قبایل و احزاب یمنی و فعالیت‌های دیپلماتیک در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس استفاده کرده است. به طور کلی عربستان سعودی با توجه به نقش دیرپایی که در یمن داشته، به انحای مختلف جلوی پیروزی انقلابیون را گرفته است؛ حمایت از عبدالله صالح و کمک مالی به قبایل و جریان‌های وابسته، تنها بخشی از اقدامات عربستان در ممانعت از پیروزی انقلاب یمن بوده است؛ براین اساس در تظاهرات‌های اخیر نیز مردم یمن بارها بر عدم مداخله عربستان سعودی تأکید کرده‌اند. ایالات متحده بازیگر دیگری است که نقش آن در نتایج سیاسی تحولات اخیر جهان عرب تعیین‌کننده بوده است. در رابطه با مؤلفه‌های استراتژی آمریکا در یمن به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. مبارزه با تروریسم: دولت اوباما طی ماه‌های گذشته از ضعف رژیم عبدالله صالح استفاده کرد و بر شدت حملات هواپیماهای بدون سرنشین علیه کانون‌های احتمالی تروریستی افزوده است. معنای گزاره‌های فوق، آن است که مرکز ثقل اصلی و جدی آمریکا در یمن نه کمک به روندهای دموکراتیک و مردمی، بلکه از بین بردن امکانات گروه‌هایی است که از نظر واشنگتن تروریست قلمداد می‌شوند.

۲. واگذاری سیاسی به عربستان: دولت اوباما طی ماه‌های گذشته از ایفای نقش

جدی در روند سیاسی یمن کنار کشید و در مقایسه با مواردی چون مصر و لیبی، حداقل تحرک را در قضیه یمن نشان داده و نقش اصلی را به عهده عربستان گذاشته است. دو علت در این زمینه قابل ذکر است: نخست، آن است که کشورهای عربی برای امریکا وزنه‌های یک سطح و همسنگی نیستند و امریکا فاقد ظرفیت و امکانات اثرگذاری بر همه آنهاست. دیگر آنکه حساسیت فوق‌العاده یمن برای عربستان سعودی است، به گونه‌ای که عربستان نسبت به یمن و همچنین بحرین بسیار حساس بوده و نهایت تلاش خود را برای حفظ رژیم سیاسی یمن و جلوگیری از تحولات انقلابی و ساختاری در این کشور به خرج می‌دهد. امریکا نیز از اتخاذ چنین سیاستی توسط عربستان سعودی ناراضی نیست.

۳. توصیه‌های دموکراتیک و ملاحظات استراتژیک: امریکا تا کنون حتی در مقام توصیه‌های دموکراتیک نسبت به یمن هم چندان جدی نبوده است. مقایسه بین مورد سوریه و یمن نشان می‌دهد که لحن واشنگتن نسبت به سوریه روز به روز تندتر شده، اما در یمن چنین لحنی شنیده نمی‌شود. این امر به دلیل ملاحظات استراتژیک امریکاست که در رابطه با این دو کشور متفاوت است. واشنگتن در یمن نیز مانند بحرین، ملاحظات استراتژیک را بر گرایش‌های دموکراتیک ترجیح می‌دهد (سجادپور، الف ۱۳۹۰: ۱۱۹-۱۱۸).

به طور کلی، اگرچه حکومت عبدالله صالح به دلیل بحران‌های سیاسی و اجتماعی مختلف، فاقد مشروعیت سیاسی برای تداوم حکمرانی بوده و طبقات و نیروهای اجتماعی مختلفی از جمله جوانان، دانشجویان، مهم‌ترین قبایل و احزاب سیاسی و همچنین حوثی‌ها و جنوبی‌ها در مقابل حکومت قرار گرفته و بارها تظاهرات فراگیر و عظیمی را برپا کردند، اما شکاف‌های قبیلگی در این کشور باعث حمایت برخی قبایل و گروه‌ها از رژیم صالح شده است. البته حمایت‌های فوق در تداوم حکومت صالح نقش تعیین‌کننده‌ای نداشته و به نظر می‌رسد که حمایت بخش‌هایی از ارتش، از جمله گارد ریاست جمهوری و همچنین نقش محافظه‌کارانه عربستان سعودی و دغدغه‌های استراتژیک امریکا مهم‌ترین عوامل پایایی حکومت صالح بوده‌اند. به نظر می‌رسد که با تغییر مؤلفه‌های فوق که می‌تواند در نتیجه گسترش اعتراضات انجام گیرد، شرایط متفاوتی بر این کشور حاکم شود.

نتیجه‌گیری

اعتراضات اخیر که جهان عرب را فراگرفته، با نتایج سیاسی مختلفی مواجه شده، طوری که حکومت‌های مصر و تونس به سرعت و حکومت لیبی پس از ماه‌ها مقاومت فروپاشیدند، حال آنکه در بحرین و یمن، جنبش‌های اعتراضی تاکنون موفق به سرنگونی حاکمان نشده و حکومت‌ها پایداری قابل توجهی نشان داده‌اند. در این مقاله تلاش شد تا با بهره‌گیری از نظرات گلدستون، و لحاظ کردن عواملی چون مشروعیت حکومت، فراگیری جنبش اعتراضی و واکنش ارتش و بازیگران خارجی، چرایی این پیامدهای سیاسی متفاوت تبیین شود. این پژوهش نشان داد که وضعیت متفاوت مؤلفه‌های فوق در کشورهای دستخوش بحران باعث نتایج سیاسی مختلف شده است؛ در تونس و مصر که به سرعت فروپاشیدند می‌توان به مشروعیت پایین حکومت‌ها در نتیجه تراکم بحران‌های مختلف سیاسی اقتصادی اشاره کرد. در این دو کشور، نیروهای اجتماعی عظیمی در مقابل حکومت قرار گرفته و عملاً حکومت فاقد پایگاه اجتماعی بود؛ همچنین ارتش و بازیگران خارجی نیز تلاشی برای تداوم حکومت‌ها انجام ندادند. در بحرین اگرچه به دلیل فقدان اصلاحات سیاسی حکومت با بحران مشروعیت مواجه بوده و نیروهای اجتماعی مختلفی، اعم از شیعه و سنی و احزاب سکولار و دینی در مقابلش قرار گرفته بودند، اما رژیم توانست از طریق سیاست‌های فرقه‌گرایانه، برخی اقشار از جمله اهل سنت را از روند اعتراضی دور کند؛ همچنین درآمدهای نفتی، کمک‌های مالی خارجی و بسته‌های سخاوتمندانه رژیم آل خلیفه را نیز باید در نظر گرفت. این عوامل باعث شد که فراگیری جنبش با چالش مواجه و زمینه‌های نزاع فرقه‌ای در جامعه بحرین گسترش یابد. البته وفاداری ارتش بحرین که با طبقه حاکم دارای پیوندهای فرقه‌ای است و همچنین دخالت مؤثر عربستان، مهم‌ترین عوامل تداوم رژیم آل خلیفه است. در لیبی با شروع اعتراضات، جامعه و نیروهای مسلح بر اساس خطوط و گسست‌های محلی و قبیله‌ای دچار انشعاب شدند؛ در این میان حکومت قذافی بر پایه مجموعه‌ای از روابط و شبکه‌های محلی و قبیله‌ای در مناطق غربی کشور و در میان برخی قبایل دارای پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه‌ای بود، در حالی که نواحی شرقی به سرعت از کنترل قذافی خارج شدند. بر این اساس، کشور به

سمت جنگ داخلی طولانی مدتی سوق یافت که تنها با دخالت نظامی مؤثر ناتو، پایان رژیم قذافی رقم خورد. در یمن نیز حکومت عبدالله صالح به دلیل بحران‌های سیاسی و اجتماعی مختلف، فاقد مشروعیت سیاسی لازم برای تداوم حکمرانی بوده و طبقات و نیروهای اجتماعی مختلفی از جمله جوانان، دانشجویان، مهم‌ترین قبایل و احزاب سیاسی و همچنین حوثی‌ها و جنوبی‌ها در مقابل حکومت قرار گرفتند. البته شکاف‌های قبیله‌ای در این کشور باعث حمایت برخی قبایل و گروه‌ها از رژیم صالح شده است. با این حال حمایت‌های فوق در تداوم حکومت صالح نقش تعیین‌کننده‌ای نداشته و به نظر می‌رسد که حمایت بخش‌هایی از ارتش از جمله گارد ریاست جمهوری و همچنین نقش محافظه‌کارانه عربستان و دغدغه‌های استراتژیک امریکا مهم‌ترین عوامل پایداری حکومت صالح بوده‌اند. به نظر می‌رسد، در صورت تغییر مؤلفه‌های فوق، شرایط متفاوتی بر این کشور حاکم شود.*

منابع

الف - فارسی

احمدیان، حسن. ۱۳۹۰. «چشم انداز تغییر رژیم در یمن: چشم اندازها و پیامدها». سایت فصلنامه روابط خارجی:

<http://www.isrjournals.ir/fa/essay/193-essay-farsi-49.html>.

اسدی، علی اکبر. ۱۳۹۰. «رفتارشناسی بازیگران تحولات بحرین»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال دوازدهم، بهار. اسدی، علی اکبر. ۱۳۹۰ الف. «تحولات بحرین؛ ریشه‌ها و بازیگران»، سایت فصلنامه روابط خارجی:

<http://www.isrjournals.ir/fa/essay/205-essay-farsi-57.html>.

بخشی، احمد. ۱۳۹۰. «پایان دموکراسی: بررسی بنیان‌های نظری و فکری سیاست و حکومت در دوره قذافی»، مهرنامه، شماره ۱۵، نیمه دوم شهریور.

دکمیجان، هریر. ۱۳۷۷. جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، انتشارات کیهان.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۸۸. کتاب سبز بحرین، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۸۹. کتاب سبز لیبی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

دهشیار، حسین. ۱۳۸۹. «لیبی قربانی امپریالیسم بشردوستانه»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و پنجم، شماره پنجم و ششم.

صادقی، حسین و حسن احمدیان. ۱۳۸۹. «دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن: امکانات و چالش‌ها»، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۶ پاییز.

سجادپور، محمدکاظم. ۱۳۹۰. معضلات متراکم: آمریکا و تحولات یمن، سایت دیپلماسی ایرانی.

سجادپور، محمدکاظم. ۱۳۹۰ الف. «تحلیل استراتژی آمریکا در یمن: وزن‌های ناهم‌سنگ»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۴۸.

شحاته دینا و مریم وحید. ۱۳۹۰. «عوامل دگرگونی در جهان عرب»، فصلنامه مطالعات



راهبردی جهان اسلام، سال دوازدهم، بهار.
 گلدستون، جک. ۱۳۸۷. *مطالعاتی نظری تطبیقی تاریخی در باب انقلاب‌ها*، ترجمه
 محمدتقی دلفروز. نشر کویر.
 فوران، جان. ۱۳۸۵. *نظریه پردازی انقلاب‌ها*، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی.
 قزوینی حائری، یاسر. ۱۳۹۰. *سونامی در جهان عرب*، انتشارات امیرکبیر.
 موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر. ۱۳۸۱. *راهنمای منطقه و
 کشورهای حوزه خلیج فارس*.
 هاشمی نسب، سید سعید. ۱۳۸۹. «بحران بحرین»، *فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای*، سال
 دوم، شماره ۵.
 هنسن، برت و پتر تافت و آندرس ویول. ۱۳۹۰. *راهبردهای امنیتی و نظم جهانی
 امریکایی*، ترجمه امیر نیاکوئی و احمد جانسیز، اداره چاپ و انتشارات دانشگاه
 گیلان.

ب - انگلیسی

- Akl, May. 2011. The False Hope of Revolution in Syria. April, 19: <http://mideast.Foreign policy.Com/ posts/ 2011/ 04/19/why-the-syrian-case-is-different>.
- Alexander, Christopher. 2011. "Suspicion and Strategy in Free Tunisia". Foreign policy: <http://mideast.foreignpolicy.com/ posts/2011/06/20/suspicion-and-strategy-in-free-tunisia>.
- Alexander, Christopher. 2010. ***Tunisia: stability and Reform in the Modern Maghreb***, Routledge.
- Anderson, Lisa. 2011. Demystifying the Arab spring, ***Foreign affairs***.
- Aronson, Geoffery. 2011. "How the Arab Spring Presages a Shifting world order", foreign policy: <http://mideast.foreignpolicy. Com/posts/2011/05/17/how-the- Arab- spring-presages-a-shifting-world-order>.
- Bayat, Asef. 2011. The Post-Islamist Revolutions, Foreign affairs: <http://www.foreignaffairs.com/articles/67812/asef/-Bayat/the-post-islamist-revolutions>.
- Blanchard, Christopher M. 2011. ***Libya: Unrest and US Policy***, Congressional Research Service, April, 25: www.crs.gov.
- Blydes, Lisa. 2011. ***Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt***, Cambridge University Press.
- Blumi, Isa. 2011. ***Chaos in Yemon: Societal Collapse and the New Authoritarianism***, Routledge.



- Coates Ulrichsen, Kristian. 2011. "What Next for Bahrain?": <http://mideast.Foreignpolicy.Com/posts/2011/06/06/what-next-for-bahrain>.
- Cooley, Alexander and H. Nexon, Daniel. 2011. Bahrain's Base Politics: <http://www.foreignaffairs.com/articles/67700/Alexander-cooley-and-daniel-h-nexon/bahrains-base-politics>.
- Da dush, Uri, Ahmed Masood and Pune Michele. 2011. "Middle East and North Africa in Turmoil: the Economic and Political Outlook", Carnegie endowment for international peace. www.carnegieendowment.org/2011/05/09.
- Filiu, Pierre. 2011. The Second Arab Renaissance, Foreign Policy, April, 13: <http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/04/14/the-second-Arab-renaissance>.
- Gause, F. Gregory. 2011. "Why Middle East Studies Missed the Arab Spring", Foreign affairs, July/ August.
- Gengler, Justin. 2011. "How Radical are Bahrain's Shia?", May, 15: <http://www.foreignaffairs.com/articles/67855/justin-gengler/how-radical-are-Bahrains-Shia>.
- Goldstone, Jack A. 2011. "Understanding the Revolutions of 2011", Foreign Affairs, May/ June: <http://www.foreignaffair.com/articles/67694/Jack-a-goldston/understanding-the-revolution-2011>.
- Hellyer, H. A. 2011. "Cairo: A Tale of Three Protests", May, 16, Foreign Policy: <http://mideast.Foreignpolicy.Com/posts/2011/05/16/cairo-a-tale-of-three-protests>.
- Hentov, Elliot. 2011. "Iran's Unwanted Revolution. Foreign Policy", May, 10: <http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/05/10/iran-unwanted-Revolution>
- Lee, Robert D. 2010. Religion and Politics in the Middle East, Westview press.
- Lynch, Marc. 2011. Tunisia's New al-Nahda, Foreign Policy, June, 29: <http://lynch.Foreignpolicy.com/posts/2011/06/29/tunisia-new-al-nanda>.
- Melhem, Hisham. 2011. Unmasking the False Reformer, April, 22: http://mideast.foreignpolicy.Com/posts/2011/04/22/unmasking_the_false_reformer.
- Miller, David. 2011. "Too Big to Fail?", Foreign Policy, May, 12: <http://www.foreignpolicy.com/articles/2011/05/12/too-big-to-fail>.
- Osman, Tarek. 2010. **Egypt on the Brink From Nasser to Mubarak**, Yale University Press.
- Penner Angrist, Michele. 2011. **Morning in Tunisia**, January, 16:

<http://www.foreignaffairs.com/articles/67321/michell-penner-angrist/morning-in-tunisia>

Roy, Olivier. 2011. Post-Islamic Revolution: <http://www.europeaninstitute.org/February-2011/by-oliver-roy.html>

Schmits, Charles. 2011. "Yemens' Tribal Show down", June, 3: [Foreign affairs.com/articles/67877/charles-schmitz/yemens-tribal-showdown](http://www.foreignaffairs.com/articles/67877/charles-schmitz/yemens-tribal-showdown).

Sharp, Jeremy M. 2011. "Egypt: Background and US Relations", Congressional Research Service, January, 28: <http://fpc.state.gov/documents/organization/155979.pdf>.

Spencer, James. 2011. "A false Dawn for Yemen's Militants", Foreign affairs, June, 8: <http://www.foreignaffairs.com/articles/67883/James-spencer/a-false-down-for-yemens-militants>.

Tabler, Andrew. 2011. "Twisting Assad's Arm", Foreign Policy, April: <http://www.foreignpolicy.com/articles/2011/04/14/twisting-assads-arm>.

Wickham, Carrie Rosefsky. 2011. "The Muslim Brotherhood after Mubarak", Foreign affairs, February, 3: <http://www.foreignaffair.com/articles/67348/carrie-Rosefsky-wickham/the-muslim-brotherhood-after-mubarak>.

www.transparency.org/policy-research/surveys-indices/2010